

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

متعلق علی الید چیست؟

مطلب دومی که برای رسیدن به مفاد این حدیث لازم است، این است که «علی الید» - جار و مجرور - متعلق به چیست؟ در اینجا هم نسبت به متعلق «علی الید» گفته شده است که باید چیزی را در تقدیر بگیریم و هم نسبت به خود کلمه «ما اخذت» گفته اند که نیاز به مضاف دارد. آنچه وجود دارد، این است که «علی الید ما اخذت حتی تؤدیه» جار و مجرور بلا شک به متعلق نیاز دارد؛ و «ما اخذت» به معنای مأخوذ خارجی مبتدای مؤخر است و نمی تواند متعلق برای ید قرار بگیرد. بنابراین، گفته اند هم يك متعلق را باید برای جار و مجرور در نظر بگیریم و هم باید يك مضافی را برای «ما اخذت» در نظر بگیریم و بدون در نظر گرفتن این مضاف، «ما اخذت» نمی تواند عنوان مبتدا را پیدا کند.

آیا متعلق علی الید را يك فعل عام قرار دهیم؟ اگر متعلق را يك فعل عام قرار دهیم، در این صورت ظرف مستقر می شود و معنای حدیث يك حکم وضعی می شود؛ یعنی: «ما اخذت الید مستقر علی الید» یا بجای کلمه «مستقر» کلمه «ثابت» را قرار دهیم «ما اخذت الید ثابت علی الید».

در همین جا نیز برخی گفته اند که این مقدار کافی نیست و باید کلمه «ضمان» را به عنوان مضاف قرار دهیم و بگویم «ضمان ما اخذت ثابت علی الید و یا ضمان ما اخذت مستقر علی الید». پس، اگر يك فعل عامی را در تقدیر گرفتیم، بلا شک این حدیث دلالت بر حکم وضعی دارد.

اما اگر متعلق را يك فعل خاص مثل «يجب یا يلزم» قرار دادیم، «ما اخذت الید يجب علی الید»، اینجا علاوه بر این که فعل خاص در تقدیر است، این فعل هم يك فاعلی می خواهد؛ برای این که خود «ما اخذت» عین خارجی است و نمی توان گفت که این عین خارجی يجب بر ید؛ لازم است که متعلق احکام تکلیفیه يك فعلی از افعال مکلف باشد، و عین خارجی نمی تواند متعلق باشد؛ پس، باید بگوییم «يجب» يك فاعلی دارد که آن فاعل، فعلی از افعال است؛ در این صورت، حدیث می شود «ما اخذت الید يجب رده علی الید». احتمال دوم این است که بگوییم «ما اخذت الید يجب حفظه علی الید»؛ یعنی می توانیم کلمه «رد یا حفظ» را به عنوان مضاف در تقدیر بگیریم، بگوییم «رد ما اخذت الید يجب علی الید، یا حفظ ما اخذت الید يجب علی الید».

احتمالات ثلاثه در روایت

پس، مجموعاً سه احتمال در این روایت وجود دارد:

(1) «ضمان ما اخذت الید ثابت علی الید»، در اینجا به روشنی حکم وضعی استفاده می شود و هیچ تردیدی نیست.

(2) «رد ما اخذت الید يجب علی الید» که از این حکم تکلیفی وجوب الرد استفاده می شود.

(3) «حفظ ما اخذت الید يجب علی الید» که ما از این حکم تکلیفی وجوب الحفظ را استفاده می کنیم. بنابراین، بالاخره در این حدیث یا باید از راه تقدیر وارد شویم و بگوییم يك چیزی در تقدیر است؛ و یا از راه مجاز وارد شویم؛ یعنی بگوییم درست است که «ما اخذت» مبتدأست، اما مقصود از این مبتدا ضمانش و یا ردش است؛ به عبارت دیگر، «ما اخذت» که به معنای المأخوذ است، در ضمان، یا حفظ و یا رد استعمال شده است.

البته ممکن است در اینجا گفته شود بر اساس احتمال اول، بیش از یک تقدیر نیاز نداریم و احتیاجی به تقدیر گرفتن «ضمان» نداریم؛ ولو این که افرادی مثل بحر العلوم در «بلغة الفقیه» و مرحوم نراقی در «عوائد» می گویند: حتی طبق حکم وضعی نیز دو تقدیر لازم است، یکی متعلق علی الید و یکی هم مضاف «ما اخذت»؛ اما می توان گفت: احتیاجی به تقدیر گرفتن کلمه «ضمان» نیست؛ چون از خود ثابت فهمیده می شود. «ما اخذت الید ثابت علی الید»، یعنی بر عهده ذی الید است و از آن ضمان استفاده میشود.

حال، سؤال این است که آیا این مطلب که بگوییم روی احتمال اول يك تقدیر لازم است، اما طبق احتمال دوم و سوم دو تقدیر می تواند برای این بحث به عنوان مرجح باشد؛ اگر بعداً گفتیم که همه احتمالات سه گانه با اشکال مواجه است، آیا این مطلب می تواند سبب ترجیح احتمال اول باشد؟

اگر به این نتیجه رسیدیم که تمام این احتمالات از جهت اشکالات وارده مساوی بودند، چنین ترجیحی مانعی ندارد و صحیح است؛ اما اگر کسی گفت احتمال اول دارای اشکالاتی است که احتمال دوم و سوم ندارد، و یا بالعکس، دیگر مجالی به این بیان نمی رسد. سؤال دیگر آن است که اگر احتمال دوم و سوم را به واسطه اشکالاتی که دارد، رد کردیم، آیا احتمال اول (حکم وضعی ضمان) تعیین پیدا می کند؟ جوابش این است که خیر، ممکن است فقیهی تمام این احتمالات را مواجه با اشکال بداند؛ کما اینکه مرحوم محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) در حاشیه مکاسب تمام احتمالات را مواجه با اشکال قرار داده اند. آخر الامر ممکن است که بگوییم حدیث اجمال دارد.

بررسی احتمالات اشکالات احتمال دوم

حالا وارد بررسی احتمالات می شویم، از احتمال دوم شروع می کنیم. در احتمال دوم گفتیم که «يجب» در تقدیر است و مضاف «ما اخذت»، «رد یا اداء» است؛ و معنای حدیث این می شود: «اداء ما اخذت الید يجب علی الید» رد آن چیزی را که ید گرفته، بر ید واجب است.

مرحوم شیخ طوسی به این احتمال قائل است و ایشان هنگامی که ادله حرمت غصب را ذکر می کنند، به دلیل علی الید استدلال می کنند و از کلامشان استفاده می شود که در اینجا «رد» در تقدیر است.

این احتمال دو اشکال مهم دارد: **اشکال اولش** این است (که دیروز هم اشاره کردیم) در تقدیر گرفتن «اداء» با غایت سازگاری ندارد؛ حتی **تؤدیه** نمی تواند غایت برای اداء یا رد باشد؛ چون که مغیا باید چیزی غیر از غایت باشد؛ اما در اینجا مغیا و غایت یکی شده است.

به عبارت دیگر، این غایت از غایت شرعی جعلی تعبدی خارج می شود. ظاهر حدیث این است که حتی الاداء يك غایت شرعی و تعبدی است و شارع بما انه شارع آن را غایت قرار می دهد و می گوید من تو را مسئول می دانم تا این زمان؛

حال، اگر «اداء یا رد» را در تقدیر گرفتیم، غایت، غایت عقلی می شود؛ چون همان چیزی که موضوع و مغیا بوده را در غایت

قرار داده‌ایم. مثل ضرورت بشرط محمول می شود و خلاف ظاهر روایت است. اشکال دوم این است که با این احتمال، روایت، دلالت بر صورتی که مال تلف شود، ندارد؛ برای این که زمانی که شیء باقی است، ادایش امکان دارد؛ ولی بعد از تلف، اداء التالف ممکن نیست؛ اما آیا دلیلی بر مثل یا قیمت و یابدل داریم، يك حرف دیگری است.

اشکال احتمال سوم

در احتمال سوم که مرحوم نراقی و مرحوم ایروانی روی آن اصرار دارند، و روایت فقط بر حکم تکلیفی دلالت دارد و نه وضعی؛ آن هم حکم تکلیفی وجوب الحفظ؛ بدین معنا که حفظ مال تا هنگامی که به صاحبش بازگردانده شود، واجب است.

مرحوم اصفهانی نیز در حاشیه مکاسب بعد از این که احتمالات را بیان می کنند، می فرمایند محاذیری که در سایر احتمالات است، در این احتمال کمتر وجود دارد؛ ولو اینکه ایشان هم بالاخره قول مشهور که همان قول اول (ضمان) است را می پذیرد؛ اما می فرمایند وجوب الحفظ محذورش کمتر است. برای این که احتمال سوم در اینجا روشن شود، کلام مرحوم نراقی را از کتاب عواید نقل می کنیم.

ایشان می گوید: اگر کسی به شما اشکال کند که فقهاء نسلاً بعد نسل و طبقه بعد از طبقه، همه از این حدیث ضمان را فرموده اند، چرا شما می آیین بعنوان يك حکم تکلیفی وجوب الحفظ را در اینجا می آورید؟ دو جواب داده اند؛ جواب اول این است که اولاً همه فقهاء این مطلب را نگفته اند و اجماعی نیست وثانیاً فهم فقهاء کاشف از این نیست که قرینه ای در روایت بوده و آن قرینه به علماء رسیده ولی به دست ما نرسیده است؛ فهم فقهاء مبتنی بر اجتهادشان است و اجتهاد آنها به درد ما نمی خورد. اشکال دوم این است که مشهور که قول به ضمان را اختیار می کنند، می گویند متبادر از این ترکیب و امثال این ترکیب ضمان است؛ ما وقتی این ترکیب را در عرف بکار می بریم، آنچه که از این ترکیب و نظایر این ترکیب استفاده می شود، ضمان است؛ - (این عبارت در بیان مرحوم میر فتح این مطلب وجود دارد). -

مرحوم نراقی از این عبارت نیز دو جواب داده است: جواب اول منع صغری است؛ می فرماید ضمان برای این است که ذهن فقهاء مسبوق به شبهه بوده است و فقهاء در این معنا خالی الذهن نبوده اند؛ در ذهن آنها ضمان بوده و آن را بر این روایت تحمیل کردند؛ و الا اگر همین عبارت را به يك آدم خالی الذهن و کسی که ذهنش مشوب به این احتمالات نباشد بدهیم، به ذهن او ضمان تبادر نمی کند. جواب دوم این است که می فرمایند: تبادر در صورتی فایده دارد که مستند به وضع باشد؛ اما در اینجا تبادر مستند به وضع نیست. تبادر در اثر فهم سایرین بوده و بعد از این معنا به ذهن دیگران خطور کرده است.

اشکال سوم گفته اند که غایت «حتی تودیّه» فقط با احتمال اول سازگاری دارد؛ اگر ما روایت را حمل بر ضمان کردیم، بگوئیم تا هنگامی که عین باقی است، ضامن لنفس العین بعد که تلف شد ضمان للبدل وجود دارد؛ ضمان هم می تواند به عین تعلق پیدا کند و هم به بدل؛ اما حکم تکلیفی چنین نیست؛

حکم تکلیفی تا مادامی است که عین باقی باشد. بعد التلف شارع نمی تواند ما را به ردّ العین و اداء العین مکلف کند. اشکال سومی که مرحوم نراقی ذکر می کنند بر خودشان، این است که اگر حدیث را به ضمان معنا کنیم با غایت سازگاری دارد، اما اگر به حکم تکلیفی تفسیر کردیم، با غایت سازگاری ندارد. جوابی که مرحوم نراقی داده اند، این است که می فرمایند هذا اول الکلام؛ چه کسی گفته اصلاً این روایت حکم صورت تلف را می خواهد بیان کند؟

شما مطلبی در ذهنتان وجود دارد که می خواهید بگوئید اگر مال کسی به دست غیر من غیر حق افتاد، شارع تکلیفش را روشن

کرده است؛ اگر خود مال باقی بود، خود مال را بدهد و اگر نبود، بدالش را باید بدهد. در مقابل، ما اصلاً ادعا می‌کنیم که این حدیث فقط حکم صورت بقاء العین را می‌گوید و اصلاً متعرض حکم صورت تلف نمی‌شود.

ثانیاً شما که می‌فرمایید این غایت با ضمان سازگاری دارد، آنجا هم ما اشکال داریم؛ برای این که در بعضی از نسخ دارد «**علی الید ما اخذت حتی تؤدیه**»، ضمیر «تؤدیه» یعنی خود آن شیء را باید ادا کنیم؛ اگر گفتید روایت مورد تلف را هم بیان می‌کند، در صورت تلف مثل یا قیمت را می‌دهید که دیگر «تؤدیه» نیست و بلکه دادن بدل است. اگر کسی بگوید در مورد تلف چه باید کرد؟ در جواب می‌گوییم که باید سراغ ادله دیگر رفت.

سؤال چهارمی را مطرح کرده، این است که چرا شمای نراقی مسأله وجوب الاداء را رد می‌کنید؟ چرا اصرار دارید روی وجوب الحفظ و وجوب الاداء را رد می‌کنید؟ ایشان در جواب می‌فرماید: ما اگر بخواهیم بگوییم حدیث دلالت بر وجوب الاداء دارد، غایت حدیث از يك حکم لزومی خارج می‌شود. مثال می‌زنند به این که اگر کسی بگوید «**عليك بقصر الصلاة في السفر حتى تدخل الوطن**» تو باید در سفر نماز را شکسته بخوانی تا زمانی که داخل در وطن بشوی، این «حتی تدخل الوطن» بر يك امر لزومی دلالت دارد؛ حال، ایشان می‌فرماید اگر بگوئیم حدیث بر وجوب الاداء دلالت دارد، دیگر «حتی تؤدیه» دلالت بر يك عنوان لزومی نخواهد داشت، و حال آن که شارع در مقام بیان حکم لزومی است. این کلماتی است که مرحوم نراقی در کتاب «عوائد الایام» دارند.

اشکال به کلام مرحوم نراقی

به این کلام مرحوم نراقی اشکالات متعددی وارد می‌شود. **اولین اشکال** این است که بالاخره در کلام نراقی يك دلیل محکم بر این که باید در این حدیث حکم تکلیفی را بیان کنیم و بگوییم مفاد حدیث حکم تکلیفی است، نیافتیم؛ این که ایشان می‌گویند فقها از این روایت ضمان را فهمیده‌اند و فهمشان از روی اجتهادشان بوده است؛ و فهم فقها دلیل نمی‌شود؛ قبول، اما اینکه ما حتماً باید بیاییم در اینجا حکم تکلیفی را بگوییم، دلیلی بر آن بیان نمی‌کنند. عمده تکیه ایشان روی این بود که اگر بخواهیم ضمان را بگوییم با «حتی تؤدیه» که غایت اوست سازگاری ندارد؛ ما می‌گوییم: نه، بعضی از بزرگان قایل شده‌اند حدیث حکم وضعی ضمان را دلالت دارد اما فقط در صورت بقاء؛ و مرحوم نراقی نتوانستند این قول را رد کنند؛ بالاخره در مجموع فرمایش نراقی يك دلیل روشن بر این که باید حکم تکلیفی در اینجا تفسیر شود، پیدا نکردیم.

کلام صاحب عناوین

اشکال دیگر در کلمات صاحب عناوین وجود دارد و آن این که اصلاً این غایت با وجوب الحفظ سازگاری ندارد. بیانی که دارند این است که «تؤدیه» یعنی ادا کنید، دفع بکنید؛ شارع با این کلمه می‌خواهد بگوید اگر تو آمدی ادا کردی، از يك غرامتی تخلص پیدا می‌کنی. عرفاً هنگامی که با این ترکیب مواجه شویم، چنین معنای را استفاده می‌کنیم؛ اگر ما آمدیم وجوب حفظ گرفتیم، این می‌شود که حفظ مال تا زمان ادا واجب است؛ سؤال این است که بعد از ادا چه می‌شود؟ جواب این است که بعد از ادا مالی باقی نمی‌ماند و موضوع حفظ منتفی می‌شود؛ در حالی که روی قول به ضمان، بعد از دادن مال به صاحبش، يك حادثه دیگر هم واقع می‌شود و آن این که ذمه شما از اشتغال تخلص پیدا می‌کند. لذا، ایشان اشکال می‌کنند که این غایت اصلاً با وجوب الحفظ سازگاری ندارد.

کلام مرحوم بحر العلوم

اشکال سوم در کلمات مرحوم بحر العلوم در «بلغة الفقیه» آمده است؛ ایشان می گوید وجوب الحفظ يك امر بدیهی و روشن است و اصلاً نیاز نبوده که شارع آن را با این تعبیر بیان کند. گویا که تعبیر «على الید ما اخذت حتی تؤدیة» يك تعبیر مهمی است؛ در حالی که وجوب الحفظ نیاز به این بیان ندارد و اگر شارع هم نمی گفت، خود عقل انسان آن را می فهمید.

اشکال مرحوم اصفهانی

اشکال چهارم در کلمات مرحوم اصفهانی است؛ عرض کردم مرحوم اصفهانی با این که به همه احتمالات اشکال می کند، می فرماید بالاخره وجوب الحفظ اقل محذوراً است؛ ولی می فرماید يك محذور مهم دارد و آن خلاف ظاهر روایت بودن است. می فرماید: ظاهر روایت این است که خود «ما اخذت على الید» است نه حفظش؛ یعنی خود عین و مال بر عهده است و نه حفظ آن. معنایش این نیست که این مال را بیاورند روی گردن انسان بگذارند؛ یعنی اعتباراً اعتبار می کند شارع (که در تفسیر ضمان ان شاء الله این را بیان خواهیم کرد) همین مال را بر ذمه.

اشکالات مرحوم بجنوردی

در کلمات مرحوم محقق بجنوردی در کتاب «قواعد الفقیه»، در جلد 4، صفحه 56 مجموعاً سه اشکال بیان شده است؛ اشکال اولشان این است که تقدیر خلاف اصل است. جوابش این است که روی قول مشهور هم به تقدیر نیاز است. اشکال دومشان هم این است که پیامبر در این حدیث در مقام وجوب رد است؛ چون از کلمه «حتی تؤدیة» رد استفاده می شود، و این غایت با وجوب الحفظ سازگاری ندارد. شاید این اشکال بر گردد به همان اشکال مرحوم میر فتاح. اشکال سوم ایشان هم این است که متفاهم از امثال این ترکیب در نزد عرف اشتغال ذمه است. اما این سه اشکال خیلی مهم نیست و برخی از آنها بر می گردد به همان اشکالات قبلی که بیان کردیم.

و به نظر می رسد که آن چهار اشکال، اشکالات مهم است و اهم اشکالات این است که این ترکیب دلالت بر يك حکم شاقی دارد؛ يك چیزی است که اگر نبود، انسان به این زودی حاضر نبود آن را بپذیرد. يك زمان به شخصي می گوید این مال را نگهدارید تا من بیایم از شما بگیریم؛ هر طوری هم شد عیبی ندارد؛ يك وقت هم می گوئیم این را يك دقیقه نگهدار و اگر در این زمان باران آمد یا سیل آمد و بالاخره به تلف طبیعی از بین رفت، باید خسارتش را بدهی؛ این حکم شاقی است و نیاز به بیان دارد. بنابر این، این بیان و این ترکیب در مقام بیان چنین حکم شاقی است و با حکم تکلیفی وجوب الحفظ و وجوب الرد سازگاری ندارد. سپس نوبت به کلام مشهور می رسد؛ مقداری بر روی آن دقت و مطالعه کنید؛ ببینیم چطور می شود کلام مشهور را از این روایت بیرون بیاوریم و اثبات کنیم.